

برهان وجودی یا وجوبی؟*

حمیدرضا آیت‌اللهی

یکی از براهین مطرح در اثبات وجود خداوند (مخصوصاً در غرب مسیحی) «برهان وجودی» نام گرفته است (The ontological argument). مبدع اولیه این برهان «سنت آگوستین» بوده است، ولی در تاریخ فلسفه به علت آنکه «سنت آنسلم اسقف کلیسای کاتربری» (۱۱۰۹ - ۱۰۳۳ میلادی) آن را تدوین و مطرح کرده، نام این برهان با «آنسلم» (Anselm, 1962, ch. II-IV) گره خورده است و مخصوصاً در زمان خود از سوی گائیلو مورد نقد و پاسخگویی قرار گرفته است. از آن زمان تاکنون نیز این برهان مورد قضاوت‌های بسیاری واقع شده است. گرچه این برهان به همین صورت مستقل در شرق اسلامی کمتر طرف توجه جدی بوده، ولی در غرب به صورت یکی از سه طریق اساسی، برای اثبات وجود خداوند قلمداد شده است. پرونده این برهان بسیار جنجال‌برانگیز بوده و تا سالیان اخیر نیز این مناقشات ادامه یافته است. «ریچارد تایلور» این برهان را چنین توصیف می‌کند:

برهان وجودی درصدد است که صرفاً از مفهوم خداوند در قالب «موجود اعلی»، اثبات کند که وجود خداوند نمی‌تواند عقلاً توسط هر کس که چنین مفهومی از او درک می‌کند، مورد شک قرار گیرد؛ بنابراین برهانی کاملاً ماتقدم است. به عبارت دیگر، برهانی است که به هیچ واقعیتی از تجربه توسل نمی‌جوید، بلکه فقط با استلزامات مفاهیم سروکار دارد و در اینجا با مفهوم خداوند (Taylor, 1965, p.VII).

بعضی این برهان را بسیار دشوار و شگرف و خیره‌کننده می‌دانند. «آنسلم معتقد است که حتی فردی احمق هم به آن معترف خواهد بود؛ لذا برهانش را خطاب به فردی احمق می‌نویسد» (Anselm, 1962, ch.II). «دکارت» نیز درباره برهان وجودی خود می‌گوید:

آنگونه که برای من آشکار شده است، به‌خوبی جرئت می‌کنم از یافتن استدلالی بر وجود خداوند به خود بیالم، استدلالی که نهایتاً آن را رضایت‌بخش یافته‌ام و به‌واسطه آن می‌دانم که خداوند وجود دارد، با اطمینانی بیشتر از آنکه حقیقت هر قضیه هندسی را می‌دانم (نک: دکارت در نامه‌ای به مرسدن، ۲۵ نوامبر، ۱۶۳۰ میلادی، در «Descartes, 1927, p.33»).

برخی همچون «آرتور شوپنهاور» (۱۷۸۸-۱۸۶۰م) (Schopenhauer, 1897) آن را فکاهی فریبنده یا نوعی تردستی وجودی می‌دانند، زیرا در تعریف خدا وجود خدا را مفروض می‌گیرند و سپس وانمود می‌کنند که در نتیجه به آن رسیده‌اند. «خرگوش در تمام مدّت در کلاه بوده است» یا اگر مثال خود «شوپنهاور» را به کار ببریم، «جوجه قبلاً در تخم مرغی که خداشناسان جوجه را از آن بیرون آورده‌اند، بوده است».

بعضی نیز همچون «کانت» به‌رغم آنکه این برهان را رد می‌کنند، معتقدند که هر برهان عقلی دیگری که بر وجود خداوند اقامه شود، باید به‌نحوی مبتنی بر این برهان باشد؛ لذا در میان براهین اثبات وجود خداوند، این برهان شایان بیشترین توجّه است.

جلوه این برهان بیشتر از این لحاظ است که در اثبات وجود خداوند، دست نیاز را به واقعیتی از جهان مادی دراز نمی‌کند تا این واقعیت (همچون امکان، نظم، حرکت و غیره) که خود جلوه‌ای از ذات باری تعالی است بخواهد او را به ما نشان دهد و روشنگر وجود او باشد. در این برهان تمسک واقعی به خود مفهوم «واجب‌الوجود» یا «وجود اکمل» است که به قول «آنسلم» یا «دکارت» مستلزم وجود واقعی آن است. «آنسلم» در عباراتی شیرین در مقدمه این برهان تلاش خویش را اینگونه تصویر می‌کند:

ای پروردگار، من سعی نمی‌کنم که به مقام رفیع تو دست یابم، زیرا به هیچ وجه نمی‌توانم درک و فهم خود را با آن مقایسه کنم، بلکه من دورتر از آنم که حقیقت تو را تا اندازه‌ای بفهمم، حقیقتی که قلب من به آن اعتقاد داشته و عشق می‌ورزد، زیرا من در جستجوی آن نیستم که بفهمم تا بتوانم باور داشته باشم؛ بلکه من باور دارم، برای اینکه بفهمم. - به همین لحاظ است که اعتقاد دارم - که اگر اعتقاد نمی‌داشتیم، نباید می‌فهمیدم (Anselm, 1962, Preface).

تاریخ تحولات این برهان نکته شایان توجهی است. پس از «آگوستین» اولین بار «آنسلم» بیان خویش را از این برهان با این عنوان مطرح کرد که: «حقیقتاً خدایی وجود دارد، اگرچه احمق در دل خویش بگوید خدایی وجود ندارد»؛ سپس برهان او مورد نقد «گانیلو» راهب معاصرش قرار گرفت و «آنسلم» در پاسخ، با کمی بازسازی، صورت دومی از برهان خویش را تدوین کرد و ضمن آن به ایرادهای «گانیلو» پاسخ داد. (Plantinga, 1965, PP. 3-27). چندی بعد «توماس آکوئیناس» (Thomas Aquinas, 1911, qtd. Plantinga, Pp.28-30) (۱۲۷۴ - ۱۲۲۵ م) که بیشتر «ارسطویی» فکر می‌کرد تا «افلاطونی»، ایرادهایی به برهان «آنسلم» وارد کرد که بیشتر ناشی از تفاوت مبدأ هستی‌شناسی او (تجربه) با مبدأ آنسلم (فکر) بوده است.

این برهان در سیر تحول خویش به «دکارت» (۱۶۵۰ - ۱۵۹۶ م) می‌رسد. این فیلسوف نیز دو صورت از برهان عرضه کرد (Descartes, 1996, pp.44-50). برهان او ابتدا از مفهوم موجود مطلق کامل برگرفته شده است و سپس با دقت در ضرورت وجود واقعی، از مفهوم واجب‌الوجود نشأت گرفته است. «دکارت» نیز همچون «آنسلم» با اعتراض کشیش معاصرش «کاتروس» (Plantinga, 1967, pp.35-37) و همچنین عده‌ای از متکلمان همزمان خود (p.41) و «پی‌یرگاسندی» شکاک (p.41) مواجه شد. «دکارت» در برابر هر سه دسته اعتراض، پاسخ‌هایی داد که خود به درک عمیق‌تر برهان او کمک شایانی کرد.

پس از «دکارت»، «بندیکت اسپینوزا» (۱۶۷۷ - ۱۶۳۲ م) نیز برهانی وجودی مطرح ساخت (Spinoza, 1901, pp.181-2). او با این باور که وجود خداوند به‌نحو ریاضی اثبات‌شدنی است، نوشت: «ما نمی‌توانیم از وجود چیزی بیش از وجود موجود مطلقاً کامل یا بی‌نهایت، یعنی خدا، اطمینان داشته باشیم». ولی نتیجه برهان «اسپینوزا» خدای «دکارت» و «آنسلم» نیست؛ بلکه نوعی همه‌خدایی است، زیرا وجود نامتناهی مطلق واحد است، علاوه بر آن، تعدادی جواهر یا مخلوقات متناهی وجود ندارد. آنچه را که خداشناسان، مخلوقات می‌نامند در دیدگاه «اسپینوزا» فقط حالات یا صفات این جوهر واحد نامتناهی، یعنی خداست (گیسلر، ۱۳۷۵، ص ۲۰۴).

«لایب‌نیتس» (۱۷۱۶ - ۱۶۴۶ م) نیز با دقت در اینکه برای عرضه برهان وجودی کامل، ضرورت دارد عدم تناقض در مفهوم خدا مستدل شود، بیان مجددی از این برهان عرضه کرد (Leibniz, 1949).

مهم‌ترین واکنش‌ها علیه این برهان در بیان «دیوید هیوم» (۱۷۷۶ - ۱۷۱۱ م) و «ایمانوئل کانت» (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) (Kant, 1967, pp.300-302) دیده می‌شود. این دو با نقدهای سیستماتیک، اعتبار برهان را مخدوش اعلام کردند. این نقدها چندان در تاریخ این برهان اهمیت یافته‌اند که معمولاً هرگونه ایرادی که بعداً به این برهان گرفته شده است، ریشه در بررسی‌های نقادانه «هیوم» و مخصوصاً «کانت» داشته است؛ «کانت» با بررسی فیلسوفانه در قضایای وجودی به نتایجی معتقد شد که با برهان وجودی تعارض می‌یافت. بدینوسیله او راه عقل نظری را در پی‌ریزی برهانی عقلی برای وجود خداوند بسته می‌دید؛ پس از کانت، «آرتور شوپنهاور» (۱۸۶۰ - ۱۷۸۸ م) نیز نقدهایی همانند «کانت»، ولی در بیانی فهم‌پذیرتر علیه این برهان عرضه کرد و نحوه طرح این برهان را نوعی تردستی و شعبده‌بازی نامید.

دیدگاه‌های معاصر درباره برهان وجودی، جریان این مناقشات را تا به امروز زنده نگه داشته است، ولی به هر حال در غالب دیدگاه‌های معاصر با ردیه‌هایی بر این برهان مواجه می‌شویم.

«جی. ای. مور» (۱۹۵۸ - ۱۸۷۳م) با بررسی‌ای دیگر در باب وجود محمولی، آن را به نقد کشیده و در نتیجه، استفاده برهان وجودی از آن را نابجا دانسته است. «ویلیام آلتون» (۱۹۲۱ م) (Alston, 1960, pp.41-62.) نیز نقدی دیگر بر آن داشته است. این نقدها تا بدانجا پیش رفت که جریان برهان کاملاً برعکس شد. «فایندلی» (۱۹۰۳ م) (Findlay, 1963) نه تنها برهان وجودی را نامعتبر دانست، بلکه از آن در قالب برهانی در رد وجود خداوند استفاده کرد. گرچه به دیدگاه‌های او چندین ایراد وارد است، ولی نوع کار او صورتی جدید از عکس‌العمل در قبال این برهان است. کلیه مدافعات و حملات در له و علیه این برهان، «چارلز هارت شورن» (۲۰۰۲-۱۸۹۷ م) (Hartshorne, 1941,) (qtd. Plantinga, p.123-6) را به تقریری جدید از برهان رسانده است. او با دقت در تمامی نقدهای گذشته صورتی از این برهان را مطرح کرده و سپس به بررسی نقدهای وارده بر برهان وجودی پرداخته است. وی هیچکدام از آن‌ها را علیه برهان خویش کارگر ندانسته و پاسخ‌های جامعی به این ایرادها داده است (نک: گیسلر، ۱۳۷۵، صص ۲۱۹-۲۱۲). بیست سال پس از «هارت شورن»، «نورمن مالکولم» (۱۹۱۱ م) احیای مجددی از برهان، مخصوصاً در حیطة فلسفه تحلیلی فراهم آورد (Malcolm, 1960, qtd. Plantinga, pp.136-159). او معتقد بود که صورت اول برهان «آنسلم» که وجود را یک کمال مفروض کرده و در نتیجه قائل به وجود محمولی است با نقدهایی که «کانت» به وجود محمولی کرده، بی‌اعتبار شده است، ولی صورت دوم برهان «آنسلم» که در آن به وجود واجب‌الوجود تکیه شده است و از مفهوم وجوب وجود به وجود واقعی آن نائل شده، در معرض نقدهای کانت قرار نگرفته است. ماحصل برهان «مالکولم» در صورت قیاس استثنایی زیر می‌تواند عرضه شود:

(۱) اگر برای واجب‌الوجود امکان داشته باشد که موجود باشد. پس برای او ضروری است که موجود باشد (زیرا

تنها طریقی که واجب‌الوجود می‌تواند وجود داشته باشد، وجود داشتن بالضروره است)؛

(۲) این امکان وجود دارد که واجب‌الوجود بتواند موجود باشد (هیچ تناقضی در اذعان به وجود یک واجب‌الوجود

نیست)؛

(۳) بنابراین، واجب‌الوجود بالضروره باید باشد.

این طرح متکامل‌تر برهان وجودی نیز به همّت «آلویین پلانتینجا» (۱۹۳۳ م) نقد شد و وی کاربرد لغت امکان را توسط «مالکوم» دو پهلو و دارای ابهام دانست (Plantinga, 1965, pp. 160-171)، چرا که بین امکان منطقی و امکان وجودی تمایز لازم را قائل نشده است. پس از وی «نورمن گیسلر» معتقد شد که اگر بخواهیم برهان وجودی معتبری

عرضه کنیم، باید از محدوده مفاهیم ذهنی که برهان را در قالب برهانی ماتقدم درمی آورد، به محدوده جهان‌شناختی «ماتأخر» پا گذاشت و صرف برهان ماتقدم نمی‌تواند بدون توسل به بعضی واقعیات «ماتأخر» توان لازم را برای طرح استدلال بر وجود خداوند، داشته باشد (Geisler, 1974, pp.194-196).

برهان وجودی در معرض ارزیابی فیلسوفان اسلامی

برهان وجودی با آن سابقه مفصلی که در غرب از «آنسلم» به بعد داشته است، در میان متفکران مسلمان زیاد جدی گرفته نشده است، گرچه بعضاً براهینی بر وجود خداوند عرضه می‌شده که تشابه زیادی با برهان وجودی داشته است، ولی با این عنوان به صورت برهانی مستقل مطرح نشده است. از زمانی که ترجمه متون فلسفی اروپایی در ایران گسترش یافت، کم‌کم این برهان به صورت مستقل نگریسته و ارزیابی شد.

«استاد مطهری» در پاورقی‌های *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، جلد پنجم، برهان «آنسلم» را مورد نقد قرار داده و آن را معتبر نمی‌شمارد. وی پس از توضیحاتی درباره اشکالات وارد بر تقریر «آنسلم» می‌گوید (مطهری، ۱۳۵۰، صص ۷-۸۶):

بدیهی است در این تقریر وجود به منزله یک صفت و عارض خارجی بر ذات اشیا فرض شده است، یعنی برای اشیا (و در مانحن فیه برای ذات اعلی و اکمل) قطع نظر از وجود، ذات و واقعیتی فرض شده است، آنگاه گفته شده است که وجود لازمه ذات بزرگ‌تر است... تفکیک ذات اشیا از وجود در ظرف خارج، و توهم اینکه وجود برای اشیا از قبیل عارض و معروض و لازم و ملزوم است، اشتباه محض است. اشیا قطع نظر از وجود، ذاتی ندارند؛ اینکه ذهن برای اشیا ذات و ماهیتی انتزاع می‌کند و وجود را به آن ذات نسبت می‌دهد و حمل می‌کند، اعتباری از اعتبارات ذهن است و بس.

اشکالی که استاد در این بیان به برهان «آنسلم» وارد کرده است، ناظر به صورت اول برهان وی به شمار می‌رود که وجود را کمال فرض کرده و آن را بر مفهوم ذات اکمل حمل می‌کند، این ایراد مشابه ایرادی است که «کانت» به برهان «آنسلم» می‌گیرد، او نیز وجود را کمالی همچون سایر کمالات (مثل علم و قدرت) نمی‌داند. استاد مطهری سپس می‌گوید: «دکارت و لایپ‌نیتس و اسپینوزا برهان آنسلم را با تغییرات مختصری که هر یک در آن داده‌اند، پذیرفته‌اند و

بر سخن هر یک از آن‌ها نظیر ایرادی که بر آنسلم وارد کردیم، وارد است. کانت هم به حق، بیان آن‌ها را ناقص دانسته است...» (ص ۸۸).

استاد «جوادی آملی» نیز برهان «آنسلم» را دارای اشکال می‌داند؛ ایشان در کتاب تبیین براهین اثبات وجود خداوند، می‌گوید: «اشکال اساسی برهان آنسلم از ناحیه مغالطه‌ای است که به سبب خلط بین مفهوم و مصداق وجود و هستی واقع شده است» (جوادی آملی، ص ۱۹۴).

با توجه به امتیاز مفهوم وجود و هستی از مصداق آن یعنی با توجه به تفاوت وجود به حمل اولی با وجود به حمل شایع، خلط و خطای برهان «آنسلم» آشکار می‌شود، زیرا کامل‌ترین بودن مفهوم خداوند وقتی خدشه‌دار می‌شود، که مفهوم هستی و مفهوم موجود بودن از آن، به حمل اولی سلب شود در حالی که اگر خداوند در خارج موجود نباشد، یعنی به حمل شایع، وجود از آن سلب شود، سلب مفهوم وجود و در نتیجه سلب کمال، به حمل اولی از آن نتیجه گرفته نمی‌شود.

همان‌گونه که ملاحظه شد تلاش‌های «هارت شورن» و «مالکولم» نیز بر این بود که به نحوی مسئله مصداق وجود واجب‌الوجود را با طرح امکان وجودی در مقابل وجود ذهنی واجب‌الوجود مطرح ساخته و از آن قطعیت وجود واقعی مفهوم واجب‌الوجود را اخذ کنند. آنچه در این برهان باید انجام شود، اثبات واقعی بودن این مفهوم است. «دکارت و آنسلم» و حتی «لایب‌نیتس» سعی کرده‌اند با تفاوت ماهوی که بین وجود واجب‌الوجود و وجود سایر موجودات است، راه را بر این استدلال بازکنند. «آنسلم» در پاسخ‌هایی که به «گونیلو» می‌دهد با استفاه از این مسئله که صرف بعضی مفاهیم، برای صدق واقعیت داشتن خودشان کافی است، به مسئله اصل عدم تناقض اشاره می‌کند و می‌گوید: به‌رغم آنکه اصل عدم تناقض مفهومی ذهنی است که ذهن به آن اذعان دارد، ولی خود این اذعان ذهنی، ما را به این حقیقت می‌رساند که حقیقتاً و واقعاً نیز اصل عدم تناقض در عالم خارج صحت داشته و حاکی از حقیقتی خارجی است. در صورتی که اغلب مفاهیم ذهنی به خودی خود دال بر واقعیت خارجی خود نیست (مفاهیم ممکنات). «آنسلم» مسئله ضرورت وجود را با مسئله امتناع تناقض مقایسه کرده و از آن نتیجه گرفته است که درست به همان صورت که از مفهوم امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین به واقعی بودن آن نیز پی می‌برید، از مفهوم ضرورت وجود (برخلاف سایر مفاهیم ممکنه) به واقعیت آن می‌توانید پی برید.

«علامه جعفری»؛ برهان وجودی یا وجوبی!

«علامه محمد تقی جعفری» در جلد دوازدهم شرح مثنوی به تبیین و توضیح این برهان می‌پردازد (ج ۱۲، صص ۴۰-۱۸) و آن را از آنسلم، دکارت و لایب نیتس نقل می‌کند. دقت جالبی که ایشان در این برهان کرده‌اند، که نگارنده در تاریخ «فلسفه غرب»، کسی را متوجه این نکته نیافته، همان اشکال تسمیه این برهان است. اولین بار «کانت» از این برهان به برهان وجودی (ontological argument) تعبیر کرده است و گویا در آن با دقت در وجود به اثبات وجود خداوند یا واجب‌الوجود می‌توان رسید، در صورتی که این بحث وجود نیست که در این برهان محور استدلال است، بلکه وجوب آن است که تکیه اصلی استدلال قرار گرفته است؛ در صورت دوم برهان «آنسلم»، از معنای وجوب وجود (نه مفهوم وجود) به حقیقی بودن آن استدلال می‌شود و در صورت اول نیز از دقت در مفهوم ذات اکمل به وجود آن استناد می‌شود. به نظر حقیر از آنجا که در این برهان مشکلاتی در مسئله وجود مورد توجه کانت قرار گرفته بود، وی از آن، به وجودی تعبیر کرده است؛ مشکلاتی مثل اینکه وجود نیز صفتی در عداد سایر صفات و کمالات باشد و یا تشکیک در امکان وجود محمولی، از عمده‌ترین ایرادهای «کانت» به این برهان به حساب می‌آید؛ که همین مسائل، او را به چنین نامگذاری‌ای کشانده است.

«علامه جعفری» بر خلاف سایر فیلسوفان با دقت و تیزبینی تعبیر «برهان وجوبی» را به کار برده است و از برهان «دکارت» با نام «برهان وجوبی دکارت» یاد می‌کند. این دقت ایشان می‌تواند ناشی از نحوه طرح این برهان در میان اندیشه‌مندان مسلمان باشد. ایشان در «شرح مثنوی»، تقریری در قالب شعر از برهانی مشابه «آنسلم» را از «آقا شیخ محمد حسین اصفهانی» نقل می‌کنند، که با این بیت پایان می‌پذیرد:

فالنظر الصحیح فی الوجوب یفضی الی حقیقه المطلوب (ص ۲۰)

یعنی «نظر صحیح در وجوب ما را به حقیقت مطلوب می‌رساند». این همان نظری است که «کانت» اشتباهاً به جای «وجوب» به «وجود» تعبیر کرده است و از آن پس چنین نامگذاری‌ای برای این نوع برهان مرسوم شده و متأخران وی، همه از آن، به وجودی تعبیر کرده‌اند و ما نیز در این مقاله به تبعیت از اصطلاح خودشان، از آن به وجودی یاد کرده‌ایم. برهان «آنسلم» در عبارات بعضی از حکمای اسلامی نیز یافت می‌شود. مرحوم «آقا محمد رضا قمشه‌ای» در حاشیه بر کتاب تمهید القواعد ابن‌ترکه صورتی از آن را مطرح کرده است (به نقل از جوادی آملی، ۱۳۷۲، ص ۲۶۱) و استاد «مهدی حائری یزدی» نیز در کتاب کاوش‌های عقل نظری استدلالی نظیر آن را عرضه داشته است (ص ۱۷۵). شاید

یکی از موجزترین و زیباترین تقریرات این برهان، همان اشعار مرحوم «آقاشیخ محمد حسینی اصفهانی» است که برای حسن خاتمه، آن را به نقل از «علّامه جعفری» می‌آوریم (شرح مثنوی، ج ۱۲، صص ۲۰-۱۹):

ما	کان	موجوداً	بذاته	بلا	حیث	هو	الواجب	جلّ	و	علا
و	هو	بذاته	دلیل	ذاته	اصدق	شاهد	علی	اثباته		
یفضی	بهذا	کل	حدس	صائب	لو	لم	یکن	مطابق	ل	الواجب
لکان	اما	هو	لا	متناعه	و	هو	خلاف	مقتضی		طباعه
او	هو	لا	فتقاره	الی	والفرض	فردیته		لما	واجب	
فالنظر	الصحيح	فی	الوجوب		یفضی	الی	حقیقه	المطلوب		

* این مقاله اولین بار در کتاب «شریعه خرد»، یادنگار نکوداشت منزلت علمی استاد علامه محمد تقی جعفری، در سال ۱۳۷۶ از صفحات ۴۰۳ تا ۴۱۵ منتشر گردیده است.

منابع

- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۲). *تحریر تمهید القواعد*. تهران: انتشارات الزهراء.
- مطهری، مرتضی. (۱۳۵۰). «پاورقی‌ها» در طباطبایی، محمد حسین، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، قم: دارالعلم.
- جوادی آملی، عبدالله. (بی تا). *تبیین براهین اثبات خدا*، قم: مرکز نشر اسراء.
- گیسلر، نورمن. (۱۳۷۵). *فلسفه دین*، ترجمه حمید رضا آیت‌اللهی، تهران: حکمت.
- حائری یزدی، مهدی. (۱۳۶۱). *کاوش‌های عقل نظری*. تهران: انتشارات امیرکبیر.

- Anselm, (1962). "**Proslogion and Monologion**" in *Anselm's Basic Writings*,
Translated by S. N. Deane. Open Court Publishing Company.
- Schopenhauer, Arthur. (1897). *The Fourfold Root of the Principle of
Sufficient Reason*, trans. by Mme. Korl Hillebrand: Goegrge Bel and sons.
- Descartes, Rene. (1996). *Meditations on First Philosophy*. Translated and
Edited by John Cottingham. Cambridge: Cambridge University Press.
- Descartes, Rene. (1927). *Selections*. Edited by R. M. Eaton. New York: Charles
Scribner & Sons.
- Spinoza, Bendict. (1901). *Improvenment of the Understanding, Ethics, and
Gorrespondence of Bendict de Spinosa*, translated by R. H. M. Elwes.
London: M. W. Dunne.
- Leibniz, G.W. (1949). *The New Essays Concerning Human Understanding*,
trans. A.G.Langley. Open Court Publishing Company.
- Hartshorne, Charles. (1941). *Man's Vision of God* London: Harper & Row,
Inc., Publishers.
- Kant, Immanuel. (1967). *The Gritique of Pure Reason*, trans. Norman Kemp
Smith. London and Basinstoke: St. Martin's Press Incorporated and
Macmillan.
- Findlay, J.N. (1963). *Language, Truh and Value*. New York: Humanities
Press.
- Plantinga, Álvin. (1965). *The Ontological Argument, from St. Anselm to
Contemporary Philosophers*. New York: Anchor Books Doubleday &
Company, Inc.
- Taylor, Richard. (1965). "introduction" in Plantinga, Álvin. *The Ontological
Argument, from St. Anselm to Contemporary Philosophers*. New York:
Anchor Books Doubleday & Company, Inc.

Thomas Aquinas, (1911). *Summa Theologica*, Trns. Laurence Shapcote.
London: O. P. Benzinger Brothers.

Malcolm, Norman. (1960). "**Malcolm restatement of Anselm's Ontological argument**" in *The Philosophical Review* Vol. LXIX.

Alston, William. (1960). "**The Ontological Argument Revised**" in *The Philosophical Review* Vol. LXIX.